

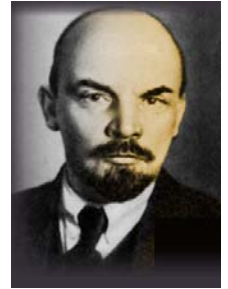
جوانان حکمتیست ۱۰۷



درسهای انقلاب

بمناسبت سالروز

انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه



لنین

۳۰ اکتبر ۱۹۱۰

از اکتبر سال ۱۹۰۵، یعنی از آن زمانی که طبقه کارگر روسیه نخستین ضربت نیرومند خود را بر پیکر حکومت مطلقه تزار وارد کرد، پنجسال میگذرد. پرولتاریا در آن روزهای بزرگ میلیونها تن از زحمتکشان را بمبارزه با سرکوبگرانشان برانگیخت. پرولتاریا در ظرف چند ماه سال ۱۹۰۵ بهبودهایی را بدست آورد که در طی دهها سال کارگران به عبث انتظار داشتند "مقامات بالا" به آنها بدهند. پرولتاریا برای تمام مردم روسیه، گرچه در دوره ای کوتاه، آزادی مطبوعات، اجتماعات و اتحادیه را کسب کرد - آزادیهایی که روسیه تا آن موقع آنها را نمیشناخت. پرولتاریا دومای جعلی بولیگین را از سر راه خود جارو کرد، بیانیه اعلام مشروطیت را از حلقوم تزار بیرون کشید که بموجب آن یکبار برای همیشه اداره امور روسیه بدون وجود مؤسسات انتخابی غیر ممکن میشد.

اما معلوم شد که پیروزیهای عظیم پرولتاریا پیروزیهای نیمه کاره ای بیش نبوده اند چرا که حکومت تزار سرنگون نشد. جنبش سرنگونی دسامبر با شکست مواجه شد و حکومت مطلقه تزار، به همان درجه ای که تعرض طبقه کارگر ضعیف شد، و بمیزانی که مبارزه توده ها تنزل یافت، شروع به بازپس گرفتن یک به یک دستاوردهای طبقه کارگر کرد. ص ۳ ←

چهارشنبه ها منتشر می شود!

سر دبیر: فواد عبداللهی foadsjk@gmail.com

۱۱ آبان ۱۳۸۵ - 01 NOV 06

کنگره امید، کنگره حزبی معطوف به جامعه

نقل از کمونیست شماره ۱۱۷

گفتگو با کورش مدرسی لیبر حزب،



که کنگره اساسی ترین مسائل سیاسی ایران را جلوی روی خود قرار دهد و به مردم ایران نشان دهد که از موقعیت نامطلوب فعلی، از خطری که در بالای سر آنها در پرواز است، از خطر جنگ امریکا، از خطر جنگ قومی، از خطر جمهوری اسلامی رها شده در جامعه، از این موقعیت دشوار چگونه میتوان نجات پیدا کرد. ما میخواستیم که کنگره مسائل واقعی جامعه را مورد بررسی قرار دهد و به اضافه اینکه خود حزب به خود برگردد. ما میخواستیم که حزب با کمال خونسردی و بدون از هرگونه تملقی نسبت به خود، قدرت و نقاط ضعف خود را برانداز کند و ببیند برای پاسخ گویی به معضلات سیاسی جامعه چه تغییراتی را باید از سر بگذراند.

انتظار ما این بود و تدارک کنگره ای را میدیدیم که در آن نشان دهیم حزب ما بعنوان یک حزب سیاسی و نه یک فرقه ایدئولوژیک چگونه باید عمل کند. میخواستیم که همه نمایندگان و علاقمندان بیانند و حرفشان را بزنند. میخواستیم که نمایندگان آزادانه رای خود را درباره مسائل گوناگون به صندوق بیاندازند. میخواستیم که مجال برای جدل و بحث و قانع کردن، یافتن متحد سیاسی

و پیش بردن سیاست مطلوب برای همه شرکت کنندگان فراهم باشد. در عین حال میخواستیم در ادامه تصویب یک سیاست و یا یک مصوبه، همه نمایندگان بمثابه یک جسم واحد سیاسی بروند و اجرایش کنند. اتحاد خود را اینبار در اجرای مصوبه ها حفظ کنند و از این فضای سنتی و غیر سیاسی سازمانهای سیاسی ایران فاصله بگیرند. ما بدنبال قدمهای عملی در ساختن یک حزب سیاسی بزرگ در فضای ایران بودیم. از این منظر، من فکر میکنم کنگره بسیار موفق بود. همه رفقا بشاش و سرحال آنرا ترک کردند.

پرتو: لزوم یک حزب سیاسی و بزرگ و توده ای مورد بحث کنگره بود، سوال من اینستکه چرا این مسئله اینقدر مورد علاقه شماست؟ اینکه نمایندگان بیانند و حرفشان را بزنند مگر مفروض نباید انگاشته شود؟ برای یک ناظر و یک کارگر فرسنگها دورتر اهمیت این جهتگیری را چگونه توضیح میدهید؟

کورش مدرسی: اولاً سازمانهای ایدئولوژیکی دور و بر ما هستند، بخصوص چپی ها، سازمانهایی هستند که مانند فرقه های مذهبی هر کس که فرد معینی را قبول داشته باشد و یا با اعتقادات معینی همراه شود، میتواند به این سازمانها ملحق شود. ثانیاً این سازمانها نوعی از فعالیت را در دستور کار خود دارند که آدم عادی نمیتواند به انجام آن مشغول شود. ثالثاً بزرگ و کوچک شدن آنها به اتفاقات معینی در جامعه مربوطه وصل نیست. "حزب کارگری" هستند ولی پایین رفتن دستمزد کارگران در وضعیت این احزاب



توفیری ایجاد نمیکند. ما به ازای رشد این احزاب را در متحد شدن بیشتر کارگران همان جامعه نمیتوانید سراغ بگیرید. این درد سازمانهای چپ و حتی سازمانهای دیگر سیاسی در ایران است.

شکستن این موقعیت صرفاً با یک آرزو ممکن نیست. باید عملاً کاری کرد، حزبی شد که آدمها بتوانند بیانند و حرفشان را بزنند. در اینگونه سازمانها با صرف بروز مخالفت سر از انقلاب ایدئولوژیک درمیآورد! در نقطه مقابل اینگونه جریانها باید حزبی شد که کافر و مرتد را کنار میگذارد. حزبی شد که کسی که میبویند فرشته، و کسی که ترک میکند شیطان لقب نمیگیرد. در این چنین حزبی آدمها میانند که حرفشان را بزنند، تصمیم بگیرند، متحد شوند و مثل یک تیم متحد میروند که کاری را در جامعه به انجام برسانند، نه اینکه بخود مشغول شوند. اینچنین حزبی حزب روابط، حزب محفلها، حزب عقاید ایدئولوژیک نیست. این حزب، حزب مصوبات سیاسی است. و در چنین صورتی است که این حزب میتواند به اعضای خود امنیت ببخشد. سیاست مخفی در کردوهای آن در جریان نیست. اول و آخر سیاستها و حرفها، همان است که در ارگانهای این حزب در جریان است، به رای گذاشته میشود و بعد از بررسی و رای گیری همگی به اجرای مصوبه شان میپردازند.

من فکر میکنم ←

زنده باد آزادی! زنده باد برابری!

هیچ حزبی، بجز این نمیتواند هرگز رشد کند، فرقه ایدئولوژیک از آب در می آید. حزب ما باید حزبی برای آزاد اندیشی باشد. در عین حال حزبی باشد که اعضایش میتوانند اندیشه آزاد خود را به تغییراتی در جامعه معطوف کنند. فعالین این حزب پیامبران حقیقت نیستند، بلکه در عین حال آزاد اندیشی شان را صرف بهبود و تغییر در زمین سفت زیر پای خود میسازند.

بنظر من، کنگره یک قدم بزرگ ما را به این واقعیت نزدیک نمود. در این کنگره میهمانان از بخشهای مختلف حضور داشتند و دیدند که شرکت کنندگان چگونه بطور واقعی با حرارت و با اصرار به تبادل نظر و یافتن متحد سیاسی مشغول بودند. در عین حال در پایان شرکت کنندگان برای تحقق مصوبات اکثریت متعهد شده و دست بکار میگرددند.

پرتو: در مصوبات کنگره مسائل تازه ای مطرح نشدند. منشور سرنگونی، خطر جنگ امریکا، اعتراضات کارگری و امثالهم قبلا هم مورد تاکید شما بوده اند. آیا هدف شما تاکید مجدد بر اسناد قبلی بود؟ آیا فیلی هم بود که میخواستید هوا کنید؟

کوروش مدرسی: میخوام بگویم، فیلی که قرار بود هوا کنیم خود کنگره بود. تمرکز حواس ما رو به جامعه بود. این مسائل و مشغله های جامعه است که کماکان بدون تغییر بقوت خود باقی هستند. کنگره هم، بعنوان یک نقطه قدرت خود، یکبار دیگر مسائل جامعه را منسجم تر و شفاف تر جلوی روی خود گذاشت. کنگره روی تغییرات اخیر جامعه ایران مکتب کرد. مولفه های این تغییر را باز کرد.

ما به این بحث پرداختیم که چگونه است که جامعه ایران مملو از تنفر و بیزاری از رژیم در عین حال مملو از انتظار است. کنگره به مخاطرات آتی ناشی از حمله احتمالی امریکا به ایران نیز با دقت پرداخت. ما بارها به

این مسئله پرداخته ایم که در ورای محکوم کردنها، به فکر راه چاره های عملی برای مردم بود. باید مانع شد که ایران نیز به سرنوشت عراق دچار گردد. مردمی که متحد نباشند، مردمی که خوشبین نباشند و بخود اعتماد نداشته باشند، از بهم خوردن اوضاع فعلی هراسان خواهند بود. در مقابله با جمهوری اسلامی محافظه کار از آب درمیآیند. روشن است، هیچکس نمیتواند در جایی زندگی کند که هر آن ممکن است هدف بمبهای امریکایی قرار بگیرد، همزمان انواع دستجات قوم پرست و ارتجاعی و ناسیونالیستها بجان هم بیافتند و مملکت را به حمام خون تبدیل کنند، اسلامی ها هم قوز بالای قوز همه مخاطرات، آذوقه خوشبین هم باقی بماند. همیشه تاکید کرده ایم توضیح دادن این شرایط کافی نیست. کنگره تلاش کرد که در فشرده ترین وجه کمیته مرکزی خود را موظف کند راه عملی در مقابل مردم بگذارد، راه حلهایی که مردم بتوانند از قبل جلوی فاجعه را بگیرند.

بطور خلاصه بنظر من کنگره ما مطلقا تنها بخود معطوف نبود. به جامعه و مسائل طبقه کارگر و مخاطرات دهشتناک جلوی پای بشریت امروز در آن جغرافیا پرداخت. مسئله ما این بود که چگونه در این متن میتوان به مبارزه علیه جمهوری اسلامی و خلاصی از قید و بندگی و استعمار و بردگی معطوف ماند. این نقطه قوت کنگره بود.

پرتو: کنگره گزارشی از عملکرد رهبری حزب در دور قبلی را هم دریاقت کرد. رضایت و عدم رضایت، هر دو، در میان نمایندگان مشاهده شد. خود شما در این زمینه چگونه فکر میکنید؟

کوروش مدرسی: ببینید اگر ما خود را با سایر جریانات مقایسه کنیم، یا اینکه خود را با پیشرفت دو ساله جریانات چپ مقایسه کنیم، باید بخود مدال طلا بدهیم. چرا که در ظرف این دو سال ما کاری

را کردیم که احزاب دیگر ظرف بیست سال از پس آن بر نمیآیند. ما در عرصه سیاسی ایران حزبی را ساخته ایم که به اذعان دوستان و مخالفانش از حضور واضحی برخوردار است. برخی خود را با آن تداعی میکنند و برخی از آن دوری میکنند. ولی کار دو سال اخیر ما، یک کار عظیم بود. این حاصل کار جمعی، از کارها از تهران و شهرهای ایران تا ونکوور بود. منتهی کنگره هم تاکید داشت که ابلهانه است که به مقایسه خود با اینگونه جریانات بنشینیم. مساله اینستکه در اینصورت ما به چیزی پرداخته ایم که منشا اثری در جامعه و زندگی مردم نیست.

در عوض اگر خود را در مقایسه با چیزی که باید باشیم بنگریم، آنوقت حرف بیشتری برای گفتن هست. کنگره بارها روی یک شانس تاکید گذاشت. شانس که طبقه کارگر و مردم ایران میتوانند از کابوس جمهوری اسلامی خلاصی یابند. منتها این شانس را فقط احزاب جدی میتوانند متحقق کنند. در کنگره به موانع عظیمی که در مقابل این حزب و مردم قرار دارد اشاره شد. ما طرفدار این هستیم که کل واقعیت را با چشم باز بنگریم. این شرط اصلی پیدا کردن راه حل است. هنر کنگره ما، در ارائه راه حل بود.

پرتو: من با یکی از نمایندگان صحبت میکردم، ایشان میگفت اگر بخواهد کنگره را در یک کلمه توصیف کند، کلمه "امید"، کنگره امید، را ترجیح میداد. شما موافقت میکنید؟

کوروش مدرسی: دقیقا! ما دوره سختی را پشت سر گذاشته ایم. در یک تجربه تلخ، دو سال پیش

از یک قطب چپ راه خود را جدا کردیم. حزب خود را درست کردیم. امروز این واقعیت از آن یکی بزرگتر است. من در توصیف این وضعیت قبلا تشبیه کرده ام که در مقابل کشتی ای که داشت غرق میشد، ما یک قایق به آب انداخته ایم. ما میخواستیم لنگری را در دنیای تیره آن زمان برای آدمها بسازیم. خیلی ها اعتماد نکردند. خیلی ها از کسانی که آمدند هم زیاد خوشبین نبودند. بنظر من این فاکتورها بکلی عوض شده است. در صحنه جامعه ما امروز حزبی هستیم که کسی تاریخ تولد این حزب را بخاطر نمیآورد. ما خود را به تاریخ قبلتر کمونیسیم کارگری وصل کرده ایم. بسیاری، حتی در قطب مخالفین، ما را به عنوان نقطه امید در مقابله با قوم پرستان و ناسیونالیستها بحساب میآورند. خیلی خلاصه این کنگره، کنگره باز شدن فرصت جدید در مقابله با جمهوری اسلامی و مخاطرات متنوع دیگر بود.

پرتو: نمایندگان از داخل و خارج کشور در کنگره حضور داشتند. برای کسی که در کنگره نبود، و برای علاقمندان سرنوشت از این نشست چه گفتنی ای دارید؟

کوروش مدرسی: شعار ما این بود که این کنگره کنگره جامعه ایران است. راجع به حزب هم است. و به یک معنی در مورد حزب و جامعه است. مسئله ما برقراری رابطه فشرده و ارگانیک میان این دو مولفه، حزب و جامعه، بود. این کنگره بنظر من باید با این تداعی شود که فعالیت آن به معنای قدرتمند شدن مردم در محل باشد. اگر در یک کارخانه ما هستیم باید معنی اش را در

متحد شدن کارگران بتوان دید. شهر مورد فعالیت ما باید در مقابل قوم پرستی مصون تر باشد. دانشگاه مورد فعالیت ما باید آزاد تر باشد. مثال اسلامی ها موضوع را روشن میکند. هر جا که اسلامی ها دست بالا را پیدا میکنند، حضورشان را میتوان در چادر زنان، در ریش در آوردن و دراز شدن آستین و تسبیح دست مردان دید. سوال اینستکه جایی که حزب حکمتیست بزرگ میشود و تاثیر میگذارد کدامین اتفاقات را میتوان شاهد بود؟

احزاب سیاسی چنین رابطه ای را قطع کرده اند. مهمترین پیام کنگره این بود که حزب ما باید توجه خود را بسمت جامعه متوجه کند. باید پیشرفت و پسرفت خود را با تحولات جامعه و وضعیت مردم و جامعه بسنجد. باید ببیند که فعالیت حزب چه تاثیری روی سرنوشت کودک، کارگر، زنان و مردم دارد. تاثیر نه فقط در زمینه دستمزد و ساعت کار، بلکه در سطح کاملا عادی، انسانی و روزمره باید ملموس باشد. این معیار تبدیل شدن به حزب سیاسی است. حزب سیاسی که معطوف به جامعه است. حزبی که بالا رفتنش عروج انسانیت در جامعه است. اگر ما در زندگی روزمره در جامعه منشا اثر، متحد کننده و امید دهنده نباشیم، در اینصورت بودن و نبودن ما موجب خشنودی خاصی نخواهد بود. پیام اصلی کنگره، برگشت حزب به متن جامعه بود.

این گفتگو در ۲۴ اکتبر برای تلویزیون پرتو صورت گرفته است. انجام و تنظیم متن گفتگو با عهده مصطفی اسدپور بوده است.



در سال ۱۹۰۶ اعتصابهای کارگران، شورشهای دهقانان و سربازان بمراتب ضعیف‌تر از سال ۱۹۰۵ اما با اینحال هنوز بسیار نیرومند بود. تزار دوما اول را، که طی آن مبارزه جویی مردم دوباره شروع به افزایش کرده بود منحل کرد ولی جرأت نکرد بلافاصله قانون انتخابات را تغییر بدهد. در سال ۱۹۰۷ مبارزه کارگران باز هم ضعیف‌تر شد و تزار پس از انحلال دوما دوم دست به کودتا زد (۳ ژوئن ۱۹۰۷). تزار همه قولها و تعهداتش را که دیگر قانونی بدون موافقت دوما وضع نمیکند زیر پا گذاشت، و قانون انتخابات را طوری تغییر داد که ملاکان و سرمایه‌داران، و حزب عوامل باند سیاه و چاکران آنها در مجلس بطور تضمین شده اکثریت داشته باشند.

هم پیروزیها و هم شکستهای انقلاب به مردم روسیه درسهای تاریخی بزرگی آموخت. بیاباید در این مراسم بزرگداشت پنجمین سالگرد انقلاب ۱۹۰۵، به هم اطمینان بدیم که جوهر اصلی این درسها را بدرستی فراگرفته‌ایم.

درس اول و اصلی این است که فقط مبارزه انقلابی توده‌ها میتواند بهبودهای جدی در زندگی کارگران و نحوه اداره دولت بوجود آورد. هیچ اندازه "همدردی" نسبت به کارگران از جانب تحصیل کردگان، هیچ مبارزه تروریستیهای منفرد هر اندازه هم که قهرمانانه باشد، نمیتواند هیچ اثری در سست کردن پایه‌های حکومت مطلقه تزار و قدرتی سرمایه‌داران داشته باشد. اینها را فقط کارگران با مبارزه خودشان، فقط با مبارزات متحد میلیونی شان میتوانند بدست بیاورند، و بمجرد اینکه این مبارزه فروکش کند، محروم شدن کارگران از هر آنچه بدست آورده بودند آغاز میشود. انقلاب روسیه تأیید دوباره‌ای بود بر آنچه کارگران در سرود

انترناسیونالشان میخوانند: "بر ما نبخشد فتح و شادی نه بت نه شه نه قهرمان با دست خود گیریم آزادی در بیکارهای بی‌امان"

دومین درس این است که ابتدا کافی نیست که قدرت تزار تضعیف و محدود بشود. این قدرت باید نابود شود. تا رژیم تزاری نابود نشود، هیچکدام از سازشهایی که به او تحمیل شود با دوام نمیماند.

تزار فقط در مواقعی عقب نشست و کوتاه آمد که تعرض انقلابی اوج میگرفت. وقتی موج انقلاب پس رفت، او هم هر چه داده بود، پس گرفت. فقط برقرار کردن یک جمهوری دمکراتیک، سرنگون کردن رژیم تزاری و سپردن قدرت بدست مردم، میتواند روسیه را از قهر و خشونت و استبداد عمال دولت،

از شر دوما باندسیاهی-اکتبریتی، از چنگ جبر و ظلم ملاکان و حکمرانی کاسه‌لیسان آنها در مناطق روستایی، خلاص کند. این که امروز، بعد از انقلاب، مصائب دهقانان و کارگران از قبل هم طاقت‌فرس‌تر شده است، پهبایی است که آنها بابت ضعف انقلاب و سرنگون نکردن رژیم تزاری میپردازند. سال ۱۹۰۵ و سپس دوما اول و دوم، و انحلال آنها، به مردم چیزهای زیادی یاد داد، به مردم بیش از هر چیز یاد داد که مشترکا برای خواستهای سیاسی بجنگند. در ابتدا، وقتی چشمها تازه به زندگی سیاسی باز شده بود، مردم از حکومت خودکامه بخشش طلب میکردند؛ میخواستند که تزار، دوما (مجلس قانونگذار) را براه بیاورد، میخواستند که تزار وزرای جدیدی بجای وزرای قدیم منصوب کند، میخواستند تزار حق رأی همگانی "اعطا کند". حکومت مطلقه اما، نه میتوانست و نه میخواست تن به چنین بخششهایی بدهد. پاسخ اتوکراسی به این خواستها،

سرنیزه بود. و آتوق مردم رفته رفته فهمیدند که چاره‌ای جز جنگیدن با این رژیم خودکامه ندارند. حالا شاید بشود گفت که استولپین و دوما نجیب‌زادگان مرتجع، این درک را بیشتر و محکمتر از قبل در کله دهقانان فرو کرده‌اند. بله، آنها دارند این درک را در مغز دهقانان، درست در جای درستش، فرو میکنند. حکومت مطلقه تزاریستی هم از انقلاب درس گرفت. دیدند که نمیتوانند روی ایمان دهقانان به تزار حساب کنند. رژیم حالا دارد نیرویش را از طریق ائتلاف با ملاکان باند سیاهی و صاحبان اکتبریت صنایع تقویت میکند. حالا دیگر سرنگون کردن اتوکراسی تزاری، در مقایسه با سال ۱۹۰۵، تعرضی بمراتب قدرتمندتر از مبارزه توده‌ای انقلابی طلب میکند.

آیا چنین تعرض قدرتمندتری شدنی است؟ پاسخ به این سؤال ما را به سومین و مهمترین درس انقلاب میرساند. این درس عبارت از این است که بفهمیم طبقات مختلف مردم روسیه چگونه عمل میکنند. قبل از ۱۹۰۵ خیلی‌ها فکر میکردند که همه مردم به یک نوع تشنه آزادی‌اند و همه همان نوع آزادی را میخواهند؛ دستکم اکثریت بزرگی از مردم ابتدا درکی از این حقیقت نداشتند که طبقات مختلف مردم روسیه نظرات مختلفی در رابطه با مبارزه دارند و برای رسیدن به نوع واحدی از آزادی مبارزه نمیکنند. انقلاب این مه تیره را کنار زد. در پایان سال ۱۹۰۵، و بعد در دوره دوما اول و دوم همه طبقات جامعه روسیه علنا به میدان آمدند. آنها خودشان را در عمل نشان دادند، نشان دادند که نیات واقعی‌شان چیست، برای چه چیز حاضر به مبارزه‌اند، و با چه قدرت و پیگیری و جدیتی، مبارزه از عهده‌شان برمیآید.

کارگران کارخانه‌ها، پرولتاریای صنعتی، قاطع‌ترین و

پرحرارت‌ترین مبارزان علیه حکومت مطلقه بودند. پرولتاریا انقلاب را با اعتصابهای توده‌ای نهم ژانویه آغاز کرد. پرولتاریا این مبارزه را تا آنجا که امکانپذیر بود به پیش برد، در دسامبر ۱۹۰۵ در دفاع از دهقانان بگلوله بسته شده، مثلثه و قصابی شده، به قیام مسلحانه برخاست. تعداد کارگرانی که در سال ۱۹۰۵ دست به اعتصاب زدند حدود سه میلیون) و با احتساب کارگران راه آهن و مستخدمین پست و غیره، متحلا چهار میلیون) بود، در ۱۹۰۶ یک میلیون، و در سال ۱۹۰۷ هفتصد و هشتصد هزار. جهان تا آزمون جنبشی اعتصابی با چنان عظمتی ندیده بود. پرولتاریای روسیه نشان داد که وقتی بحران انقلابی بالغ میشود، چه نیروهای شگرف غیرقابل توصیفی در توده‌های کارگران وجود دارند. موج اعتصاب سال ۱۹۰۵، این بزرگترین موج اعتصاب در جهان، هنوز ابتدا همه نیروهای جنگی پرولتاریا را بکار نگرفت. بعنوان نمونه، در ناحیه صنعتی مسکو تعداد کارگران کارخانه‌ها ۵۶۷ هزار بود و تعداد اعتصابیون ۵۴۰ هزار، در حالی که در منطقه صنعتی سنت پترزبورگ که کارگران ۳۰۰ هزار نفر بودند، تعداد اعتصاب کنندگان به یک میلیون میرسید. معنایش این است که کارگران ناحیه مسکو در دامن زن به سرسختی و سخت‌کوشی هنوز خیلی از کارگران سنت پترزبورگ عقب‌تر بودند. در گوبرنیای (استان) لیفونی (شهر ریگا)، تعداد اعتصابیون ۲۵۰ هزار بود در حالی که در آنجا فقط ۵۰ هزار کارگر در استخدام بودند. بعبارت دیگر، هر کارگر در سال ۱۹۰۵ بطور متوسط، بیش از پنج بار اعتصاب کرده بود. امروز، در تمام بخشهای روسیه، غیر ممکن است جمعیت کارگران کارخانه‌ها، معادن و راه آهن از ۳ میلیون کمتر باشد و این جمعیت

هر سال افزایش پیدا میکند. با جنبشی بقدرت ریگای ۱۹۰۵، این عده کارگر میتواند ارتشی از ۱۵ میلیون اعتصاب‌کننده را بمیدان بیاورند.

هیچ رژیم تزاری نمیتواند در مقابل چنین حمله‌ای مقاومت کند. اما همه میفهمند که چنین تعرضی را بطور مصنوعی و بنا به میل سوسیالیستها یا کارگران مبارز نمیتوان براه انداخت. این فقط وقتی ممکن است که یک بحران، نارضایی توده‌ای و انقلاب، کل کشور به تکان انداخته باشد. برای تدارک چنین تعرضی باید عقب‌مانده‌ترین بخشهای کارگران را هم بمبارزه بکشانیم، باید سالهای متمادی را صرف کار پیگیر، وسیع و خستگی‌ناپذیر ترویج، تهییج و سازماندهی کنیم، سازمان دادن، ساختن و تقویت همه شکل‌های اتحادیه‌ها و سازمانهای پرولتری ...

به لحاظ مبارزه‌جویی، طبقه کارگر روسیه از تمام طبقات دیگر مردم روسیه جلوتر بود. نفس شرایط زندگی کارگران، آنها را قادر و مجبور به مبارزه میکند. سرمایه، کارگران را کرور کرور در شهرهای بزرگ گرد میآورد، و این شرایط متحدشان میکند و به آنها میآموزد که همچون تنی واحد عمل کنند. در هر قدم، کارگران با دشمن اصلی خود، طبقه سرمایه‌دار، رو در رو میشوند. در مبارزه با این دشمن، کارگر سوسیالیست میشود، به ضرورت تجدید ساختمان کامل کل جامعه و محو کامل همه نوع فقر و همه نوع ستمگری پی میرسد. با سوسیالیست شدن، کارگران با شوری فداکارانه بر علیه هر مانعی در سر راهشان باشد میجنگند، و مقدم بر همه بر ضد رژیم تزاری و ملاکین فئودال.

دهقانان هم در طی انقلاب بر ضد ملاکین و دولت وارد عمل شدند، ولی مبارز آنها بمراتب ضعیف‌تر بود.

Central Committee of the Communist Party in 1917

http://marxists.org



A. Rykov 1881-1938
Soviet Premier
Shot



N. Bukharin 1888-1938
Politburo
Shot



Y. Sverdlov 1885-1919
President CC
Typhoid



J. Stalin 1879-1953
General Secretary
Cerebral Hemorrhage



G. Zinoviev 1883-1936
Politburo
Shot



M. Uritsky 1873-1918
NKVD
Civil War



L. Trotsky 1879-1940
Commissar Red Army
Assassinated



L. Kamenev 1883-1936
Chairman CC
Shot



V. Lenin 1870-1924
Soviet Premier
Stroke



A. Kollantai 1872-1952
Ambassador Norway
Heart Attack



I. Smilga 1892-1938
Military Rev. Comm.
Shot



A. Joffe 1883 - 1927
Commissar Foreign Affairs
Suicide



V. Nogin 1894-1926
CPC
Natural Causes



A. Bubnov 1883-1940
Directorate Red Army
Died in prison



F. Dzerzhinsky 1877-1926
Comm. NKVD
Heart Attack



M.K. Muranov 1873-1959
CC
Natural Causes



G. Lomov 1888-1938
VSNKh
Shot



S. Shaumyan 1878-1918
Baku CPC
Civil War



J. Berzin 1890-1935
NKVD
Strangled



V. Milyutin 1884-1937
VSNKh
Shot



S. Artem 1883-1921
Comm. NKVD
Train Crash



E. Stassova 1873-1966
CC
Natural Causes



N. Krestinsky 1883-1938
Comm. Intl. Affairs
Shot



P. Dzhabaridze 1880-1918
Baku CPC
Civil War



G. Sokolnikov 1886-1939
Commissar for Finances
Died in prison



A.S. Kiselev (1879-1937)
VSNKh
Shot

در تاریخ ۲۰ اکتبر (۱۲ نوامبر) سال ۱۹۱۰ در "تشریه کارگران" (رابوچایا گازتا) به چاپ رسید .
منتخب آثار فارسی صفحات ۳۰۱ تا ۳۰۲ - باز نویسی و ترجمه مجدد، خسرو داور - اکتبر ۲۰۰۶

تماس با ما
دبیر سازمان: جمال کامانگر
jamalkamangar@yahoo.com
تلفن: ۰۰۴۴۷۸۱۴۷۶۵۶۱۹
مدیر: فواد عبدالله
foadsjk@gmail.com
تلفن: ۰۰۴۴۷۸۹۰۸۰۹۱۴۲

از این سایت ها دیدن کنید:
www.jawanx.com
www.hekmatist.com
www.oktoberr.com
www.rahai-zan.org
www.iran-tribune.com
www.pasox.org

گروپ جوانان حکمتیست در یاهو!
http://groups.yahoo.com/javananekomonist

آزادی روشن شد. اکنون دوباره حکومت مطلقه تزار احیا شده. دوباره فتوادلها فرمانروایی و حکمرانی میکنند، دوباره در همه جا کارگران و دهقانان را میکوبند و خُرد میکنند، همه جا در غلبه دسپوتیسم آسیایی صاحب-منصبان و بردفتری ننگیشان با مردم است. اما این درسهای سخت بیهوده نبوده‌اند. مردم روسیه دیگر مردم سالهای قبل از ۱۹۰۵ نیستند. پرولتاریا به آنها جنگیدن آموخته است. پرولتاریا آنها را به بارگاه پیروزی خواهد برد.

اما پرفایده گرفتند. مادام که توده‌های وسیع مردم به لیبرالها باور دارند، به امکان "صلح" با رژیم تزاری باور دارند و خودشان را از مبارزه انقلابی کارگران کنار نگه میدارند، روسیه رنگ آزادی را هم نخواهد دید. وقتی توده پرولتاریای شهری به مبارزه برخیزد، لیبرالهای متزلزل و خیانت‌پیشه را کنار بزند و کارگران روستا و دهقانان فقیر را به زیر پرچم خود گرد بیاورد، آنوقت هیچ نیرویی در روی زمین نخواهد توانست از فرا رسیدن آزادی در روسیه جلوگیری کند. و این را که پرولتاریای روسیه برای این مبارزه برمیخیزد، این را که پرولتاریای روسیه بار دیگر در پیشاپیش انقلاب قرار میگیرد، تمامی اوضاع اقتصادی روسیه، و تمام تجربه سالهای انقلاب با قطعیت تضمین میکند. پنجسال پیش پرولتاریا اولین ضربه را بر اتوکراسی تزار وارد کرد. چشم مردم روسیه به نخستین پرتوهای

آمار نشان میدهد که اکثریت (حدود سه پنجم) کارگران کارخانه‌ها در مبارزه انقلابی و اعتصابات شرکت کردند، حال آنکه فقط اقلیتی از دهقانان، قریب به یقین حدود یک پنجم یا یک چهارم، در این مبارزات شرکت داشتند. دهقانان با پیگیری کمتر، پراکندگی بیشتر، با درک سیاسی نازلتری مبارزه میکردند، در مواردی هنوز به بزرگواری پدر تاجدارمان تزار، امید بسته بودند. در سالهای ۱۹۰۵ و ۱۹۰۶ دهقانان، راستش را بخواهید، فقط کمی تزار و ملاکان را ترساندند. اما ترساندن آنها فایده ای ندارد، باید نابودشان کرد دولتشان - دولت تزاری را باید از روی کره زمین پاک کرد. حالا استولیبین و باند سیاه و دوما کیس سعی دارند تا از دهقانان ثروتمند، نسل جدیدی از مزرعه داران مَلّاک بوجود بیاورند، که متفقین تزار و باند سیاه باشند. ولی هر قدر تزار و دوما به دهقانان ثروتمند در خانه خراب کردن توده دهقانان بیشتر کمک کنند، این توده بلحاظ سیاسی آگاه‌تر میشود، ایمانش را به تزار بیشتر از دست میدهد، ایمانی که از آن بردگان فتوادلها و مظلومان ستمکش و از همه جا بیخبر است. با گذشت هر سال صفوف کارگران زراعی در مناطق روستایی متورم‌تر میشود، کسانی که هیچ راهی ندارند جز آنکه به کارگران شهرنشین و مبارزه آنها بپیوندند. با گذشت هر سال روستاها از دهقانان بخاک سیاه نشسته انباشته تر میشوند، کسانی که آه هم در بساطشان نمانده است و از فرط گرسنگی به استیصال کشیده شده‌اند. زمانی که پرولتاریای شهری دوباره برخیزد این دهقانان میلیون میلیون به صف خواهند پیوست، با اتفاقی محکمتر و عزمی راسخ تر. بورژوا لیبرالها هم در انقلاب شرکت کردند، یعنی ملاکان لیبرال، صاحبان لیبرال صنایع، وکلای لیبرال دادگستری، پروفیسورهای لیبرال و امثالهم. آنها حزب "آزادی مردم" (دمکراتهای مشروطه‌خواه یا کادتها) را تشکیل دادند. وعده‌های فراوانی به مردم دادند و در روزنامه‌هایشان سر و صدای زیادی درباره آزادی برافراشتند. آنها در دوما اول و دوم اکثریت داشتند. آنها کسب آزادی "از طرق مسالمت‌آمیز" را وعده میدادند و مبارزه انقلابی کارگران و دهقانان را محکوم میکردند. دهقانان و بسیاری از نمایندگان دهقانان ("تروودویکها") این وعده و وعیدها را باور کردند، با خاکساری و اطاعت بدنبال لیبرالها روان شدند، و از مبارزه انقلابی پرولتاریا فاصله گرفتند. این بزرگترین اشتباه دهقانان (و بسیاری از شهری‌ها) در دوران انقلاب بود. لیبرالها با یک دست، و آنهم خیلی خیلی بندرت، مبارزه برای آزادی یاری میرساندند، در حالی که دست دیگرشان همیشه بسوی تزار دراز بود، و به تراز تعهد میدادند که قدرتش را حفظ و تقویت کنند، دهقانان را با ملاکان آشتی بدهند، و کارگران "آشوبگر" را "آرام کنند". وقتی انقلاب به نقطه مبارزه قطعی با تزار، یعنی قیام دسامبر سال ۱۹۰۵ رسید، لیبرالها مثل تنی واحد از پایه و بیش‌مانه به آزادی مردم خیانت کردند و از میدان مبارزه در رفتند. حکومت مطلقه تزار از این خیانت لیبرالها به آزادی مردم استفاده کرد، از نادانی دهقانان که وسیعا به لیبرالها باور داشتند، استفاده کرد، و حرکت کارگران برای سرنگونی را شکست داد. و وقتی پرولتاریا شکست داده شد، نه دوما، نه شیرین‌زبانی‌ها و وعده و وعیدهای کادتها، هیچ‌کدام نمیتوانست مانع محو آزادیهای باقیمانده و احیای اتوکراسی و قدرت خودکامه ملاکین فتوادل توسط تزار بشود. لیبرالها فهمیدند که فریب خورده‌اند. دهقانان درسی تلخ